

"پلیوتیسم"

و کابوس های "میرسلیم"

شناختن آن - که آن روی سکه مذاکرات جنجال برانگیز در لندن با دیپلمات های انگلیسی است -، ستایشی خودسرانه و یا شناختی اختصاصی نیست، این دزک و شناخت و برنامه همه بازندگان انتخابات ریاست جمهوری اخیر است، که همچنان و به انحاء گوناگون نه تنها دنبال می شود، بلکه اینجا و آنجا نیز، این اندیشه های مالیخولیائی با صراحت بیان هم می شود.

مصطفی میرسلیم، پس از برکناری از وزارت ارشاد اسلامی، گوشه هایی از اندیشه های پلیوتی و طالبانی خود را، در هفته نامه ارگان مرکزی، موتلفه اسلامی "شما" بر کاغذ می آورد. از جمله این اندیشه ها یکی هم شهر و شهرنشینی و شهرسازی از نگاه اوست. نگاهی، که باید با آن آشنا شد، تا دانست در جمهوری اسلامی چه می گذرد و کارزار افشاگری و مبارزه نیروهای مترقی و چپ کدام عرصه است و چرا؟

بخش هایی از یکی از مقالات اخیر میرسلیم را به نقل از شماره ۸ آبان هفته نامه "شما" و در ارتباط با شهرنشینی (در ستیز با شهردار تهران) در زیر می خوانید: (عنوان را ما انتخاب کرده ایم.)

همگان را پشت دیوارهای بلند باید محبوس کرد!

(... مصیبت هایی کماکان وجود دارد و بعضا تشدید شده است که چاره جویی آنها نیازمند بازگشت به اصول است. بقاء هر حکومتی به نحوه استقرار عدالت در جامعه بسته است. شهر تجلی گاه عدل یا ظلم است. از شیوع ستم در جامعه به سرنوشت رو به زوال حکومت آن می توان پی برد و آثار آن را در فتنات های فاحش که در سطح شهرها شکل می گیرد مشاهده کرد، مانند محله های غرقه در فقر و گدا پرور، در برابر قصرهای مجلل، یا وجود تذبذیر و اسراف های گوناگون در گوشه و کنار شهر و فراموش شدن تعاون و نیکی در حق یکدیگر، و اعمال عوارض و مالیات هایی که به دلیل عدم پذیرش و عدم توجه عمومی باعث افزایش فشار به مصرف کننده نهایی کالاها و خدمات و شکل گرفتن احساس ظلم و تبعیض در آنها می شود، و فقدان یا ضعف نظارت و عدم اطلاع رسانید به تشدید آن منجر می گردد. خانه پایگاه ایجاد و حفظ عفت است، شهرسازی تسهیل کننده ساخت و ساز خانه هایی باید باشد که تمام حریم های خانوادگی در آن مراعات می شود، کم حیاتی از داخل خانه شروع می شود و به سطح شهر می کشد. آنچه در مدارس و محل های کار و اماکن عمومی مشاهده می شود، بخش عیان حقیقتی است که ریشه آن در خانه پنهان است. سازماندهی مناسب اقامت و رفت و آمد و ارائه خدمت باید الهام گرفته از عفت باشد و تحت هیچ شرایطی جریحه دار کردن عفت عمومی و ریختن قبح آن کم اهمیت تلقی نشود. خدمات و محصولات مختلفی که در شهرها مبادله می شود و مجموعه امکانات زیر بنایی محیط شهری و شیوه عرضه آن باید جوابگوی نیازهای حقیقی جامعه باشد. پس شهر نباید ظرفیت لازم را برای ارائه آبرومندانه چنان خدمات و تبلیغ در خور معرفی محصولات و کالاها به وسیله شخصیت های حقیقی و حقوقی واحد صلاحیت داشته باشد و ازدیاد آن تولیدات را ممکن کند. به این ترتیب است که گرد هم آمدن در شهرها معنا پیدا می کند. مقصود از دور هم جمع شدن انسان ها در شهرها این است که بهتر یکدیگر و آیات و نعمات الهی را بشناسند و شکر گزار او شوند و با ناز و یاد خدا، منور به نور خدا شوند و بندگی او را کنند. کنار گذاشتن این اصل، شیطان را، بر شهرها مسلط و انسان ها را از آدمیت تهی و بر نفسانیات متکی به بازاری های پست دنیا سرگرم و دلخوش و مغرور می کند. اقدامات اصلی که در سطح شهرها برای مستحذات آداری و خدماتی و مسکونی انجام گرفته متاثر از طرح ها و ساخت و سازها و معماری بیگانه است. نمونه های بارزی که در تهران می بینیم، مثل طرح نواب، که مصداق تکرار یکی از محله های بی هویت لوس آنجلس می تواند باشد. شهرک سازی های مبتنی بر برجک ها که انسان ها را در بند قفس و خانواده ها را زندانی قبود کاشانه نشینی می کند، تهران سر مشق شهرهای دیگر شده است. عواقب این ساخت و سازها و چندین طرح غرب زده در دست اجرا و نیمه تمام یا تمام شده دیگر نظیر آنها، تهرانی ناهنجاری های متعدد اجتماعی و فرهنگی است که لابد برای چاره جویی آن باید سراغ طرز تفکر و فعالیت ها و فضاهای فرهنگی بی معنویت رایج در غرب رفت و شاهد رونق گرفتن باشگاه های مخفیانه خصوصی و مختلطی شد که هر دم پرده از مفاسد دسته ای از اعضای آنها برداشته می شود. چنین است که نام مقدس و مفهوم ملکوتی آزادی ملوک می شود...»

سال ها پیش، پیش از انقلاب بهمن ۵۷، مصطفی میرسلیم، عضو شورای مرکزی موتلفه اسلامی و وزیر سابق ارشاد اسلامی، ساکن مشهد بود. به برخی محافل مذهبی راه داشت و رابطه اش با "حجتیه" شاخه خراسان، نه پنهان بود و نه خود او اصراری برای پنهان کردن آن داشت. برای دورانی، به خانه رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه ای" نیز که در مشهد و در تبعید بود راه یافته بود. مناسبات او با رهبر کنونی جمهوری اسلامی، در آن دوران، چیزی شبیه استاد و شاگردی بود. در آن سال ها (۵۵-۵۷) باد نه در پرچم امثال واعظ طبسی و آیت الله زرعلی و عسکراولادی، که در پرچم روشنگران مذهبی، نظیر "طاهر احمد زاده"، نخستین استاندار بعد از انقلاب در خراسان و "محمد تقی شریعتی خراسانی"، پدر "علی شریعتی" بود، که به حافظان کم بدیل قرآن شهرت داشتند. بازاری های مذهبی نه در صف مبارزه با شاه بودند و نه شانس و اقبال در میان جوانان و مبارزان مذهبی داشتند. طلاب مشهد نیز که بسیاری از روستاها به مشهد رسیده و در حوزه ها الفبای فقه و علوم مذهبی را یاد می گرفتند، در حصار حوزه ها، ناله و فغانی هم اگر داشتند، از دستخشی آقایانی بود که جیره و جیره شان بدست آنها بود!

در همان سال ها، اگر نامی هم از "مصطفی میرسلیم" در مشهد، و در محافل مذهبی برده می شد، بعنوان یکی از آن نوع وابستگان حجتیه یاد می شد، که خلق و خوئی تند و خشن دارند.

با اوج گیری جنبش انقلابی، او نیز سری در میان سران درآورد و بعنوان آشنای دوران تبعید علی خامنه ای، به محافل فعال مذهبی راه یافت. سر از شورای مرکزی بی دروپیکر حزب جمهوری اسلامی درآورد، که یکسرش امثال او و عسکراولادی نشسته بودند و در سر دیگرش امثال محمد منتظری و ابوالقاسم سرحدی زاده و کاظم بجنوردی... که شاید همین بی دروپیکری، که قهیر و گریز امثال بجنوردی را به همراه آورده بود، سرانجام سقف را بر سر زندگانی نظیر محمد منتظری و آیت الله بهشتی ویران کرد!

میرسلیم، نخستین غیر نظامی بود، که در راس بخشی از نیروی نظامی-انتظامی باقی مانده از دوران شاه قرار گرفت. یعنی شهرتانی! وقتی او پشت میز ارتشبد نصیری عیاش و آدمکش (سرهنگ نصیری کودتاچی) و سپهبد تنومند و کم عقل "مبصر" (بازجوی فرمانداری نظامی کودتای ۲۸ مرداد) در شهرتانی نشست، درست همانجائی نشست که با خلق و خوی و چهره اش سازگار بود!

بودند مذهبیون سرد و گرم چشیده ای که سرگذشت انقلاب ها و حکومت های سه دهه ۵۰-۶۰-۷۰ میلادی را اگر در کتاب ها هم نخوانده بودند، در زندان ها و در بحث ها و گفتگوهای اغلب خصمانه و گهگاه دوستانه، از دهان توده ای ها و فدائی ها شنیده بودند. همان ها، که بسیاریان قربانی انواع توطئه ها در جمهوری اسلامی شدند، وقتی میرسلیم به سرپرستی شهرتانی منصوب شد، نگران و بیمناک گفتند: «این بابا، یک با "پولپوت" است، دستش برسد، ایران را کامبوج می کند!»

۱۸، ۱۹ سال از آن ارزیابی و شناخت می گذرد. بسیاری چهره در نقاب خاک کشیده اند: هیچکس بدترستی نمی داند شبکه حجتیه در جمهوری اسلامی چه کرده است؟ اما حاصل آن برهمگان آشکار است: انقلابی غرقه در خون و خیانت و ملتی که خنجر را از پشت میان دو کتفش نشانده اند!

آنها که چنین کرده اند، نه تنها کار را تمام شده نمی دانند، بلکه بیمناک از خیزش نوین مردم ایران، رویای کامبوج و پولپوت را در سر می پروراندند! نلای از کامبوج نمی برند، اما ستایش از طالبان افغانستان حجت را بر همگان تمام کرده است. "جامعه ولایتی" که بادامچیان و عسکراولادی و امثال میرسلیم در شورای مرکزی جمعیت موتلفه اسلامی برای خود ترسیم کرده اند، تبدیل تهران به "پنوپن" و ایران به کامبوج است، اگر به جنگ و ویرانی نیز کشید، ایران همان خواهد شد که امریکا، انگلستان و پاکستان، بدست طالبان از افغانستان و کابل ساختند! ستایش بن محابای محمد جواد لاریجانی از استفاده طالبان از تفنگ و قدرت و اسلام و تاکید بر ضرورت به رسمیت